

## مدیحه‌های سعدی\*

سید جعفر شهیدی

موضوع این بحث ستایش یا مدیحه‌سرایی‌های سعدی است. اما پیش از اینکه به بررسی مدح‌های شاعر از ممدوحان بپردازیم باید چند نکته تذکر داده شود:

۱. مقصود از مدیحه در این بحث قصیده‌ها و منظومه‌هاست که سعدی در آن خداوندان قدرت - شاهان و یا حاکمان - عصر خود را ستوده است. و بدانچه در مدح رسول اکرم یا بعضی یاران او یا تنی چند از دانشمندان و عارفان هم‌عصر خویش سروده است، کاری نداریم.

۲. مدیحه یا ستایش به خودی خود - و به اصطلاح فی حد ذاته - ناپسند نیست، بلکه پسندیده و مورد قبول است. چه مدح ستودن شخصی یا چیزی است بخاطر صفت یا صفتهای خوبی که در او دیده می‌شود. اگر بگویند این گل رنگی زیبا دارد، یا این شخص، مرد بخشنده‌ای است یا مردم از نعمت او بهره‌مندند و چنین باشد سخنی درست است. حتی اگر در وصف هم اندک مبالغتی شود چنانکه مرد دلیری را به شیر غرآن و رستم دستان همانند کنند، هیچ کس چنین وصفی را ناپسند نمی‌شمارد و ستاینده را نکوهش نمی‌کند، اما اگر ستایش از حد

---

\* یادنامهٔ یغما (تهران ۱۳۷۴)، صص ۱۰۷ تا ۱۱۵.

طبیعی بگذرد و صفت از مبالغه و اغراق به گزافه و یاوه‌سرایی بکشد، و شاعر مردی بیچاره و درمانده را واسطه آفرینش جهان و نماینده قدرت یزدان بخواند، بر شعر و شاعر خواهند خندید و اگر از بیم جان و یا بریدن نان بترسند و در روی او چیزی نگویند، در دل بر وی لعنت می‌فرستند. ناگفته نماند، که پس از مرگ ستاینده و برچیده شدن دستگاه ستایش شده، ممکن است همان شاعر را به خاطر باریک‌اندیشی در معنی و یا نوآفرینی در ترکیب به جودت طبع و قریحت خویش بستایند چنانکه امروز ما درباره مدیحه‌های عنصری و خاقانی و معزی چنین قضاوتی داریم.

۳. مقیاس‌هایی که ما در عصر خویش برای سنجش موضوع‌های اخلاقی و اجتماعی پذیرفته ایم نمی‌توانیم معیاری برای گذشته باشد، چه بسیاری از مبانی اخلاقی و اجتماعی و ادب و رسم‌های عرفی با گذشت زمان تغییر می‌پذیرد. لقب‌هایی که برای مردم می‌آورند یا وصفی که از کسان می‌کنند نیز چنین است. تا پنجاه سال، پیش چون می‌خواستند نام کسی را در سند یا نامه ای بنویسند چند لغت پی در پی برای او می‌نوشتند و اگر نویسنده این لقب‌ها را نمی‌نوشت بر او خرده می‌گرفتند اما اگر امروز کسی چنان لقب‌ها را در نوشته و یا سند بیاورد او را نکوهش می‌کنند.

۴. ستایش‌هایی که شاعران فارسی زبان از سده سوم به بعد از حاکمان و قدرتمندان کرده اند نباید به حساب آن اشخاص گذاشته شود. و اگر همه این چنین نباشد بیشتر قصیده‌های مدحی جنبه مدح شخصی ندارد. البته طبیعی است که کسی را بهر منظور که باشد بستایند و این ستایش او را خوش آید. هر چند توقع آن نباشد، سپس بدان خوگیرد و خود را سزاوار چنان مدحی بداند. اما همه

آنچه آن قدرتمندان از شاعر می‌خواستند، خشنودی شخص آنان از شنیدن مدیحه نبوده است. آنان می‌خواستند، شاعر آوازه‌مردی، دلیری، جنگاوری، دشمن‌شکنی، کشورگشایی، رعیت‌نوازی، دادگستری و بخشش ایشان را بگوش مردمان برساند تا دشمنانشان مرعوب و دوستانشان مجذوب گردند. در واقع دستگاه شاعرپروری و شعرگویی در روزگار قدیم کاری را عهده‌دار بوده است که در عصر ما سازمان‌های تبلیغاتی کشورها آن وظیفه را انجام می‌دهند. می‌دانیم دنیای قدیم مانند امروز نبود که مسئولیت‌ها از یکدیگر تفکیک شده، هر کس وظیفه‌ای خاص را به عهده داشته باشد. شخصیتی که رأس کشوری یا منطقه‌ای قرار داشت، عهده‌دار همه این مسئولیت‌ها - البته بطور ناقص و نماینده همه شئون به حساب می‌آمد، مسئولیت‌هایی که در عصر ما از طرف مردم به نمایندگان و از جانب نمایندگان به تئتی چند به نام وزیر سپرده می‌شود. چنانکه امروز دستگاه‌های رادیو و تلویزیون هر کشور خود را خواه نظامی و خواه سیاسی و خواه اقتصادی چند برابر نشان دهد و به رخ دیگر کشورها بکشد و آنچنانکه دولت‌ها هر سال مقداری مهم از بودجه کشورها را صرف چنین دستگاه‌ها می‌کنند در آن روزها خداوندان قدرت در تعهد شاعرانی که بلندگوی تبلیغاتی آنان بودند می‌کوشیدند. نظامی عروضی در مقاله‌ای که برای توصیف شعر و شاعران گشوده چنین می‌نویسد:

«شاعر باید که سلیم الفطره، عظیم الفکره، صحیح الطبع، جیدالرویه، دقیق النظر باشد و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفه روزگار مسطور باشد و برالسنة احرار مقروء، بر سفائن بنویسند و در مدائن بخوانند که خط او فر و قسم افضل از شعر بقاء اسم است و تا مسطور و مقروء نباشد، این

معنی بر حاصل نیاید و چون شعر بدین درجه نیاید تأثیر او را اثر نبوده و پیش از خداوند خود بمیرد و چون او را در بقاء خویش اثری نیست در بقاء اسم دیگری چه اثر باشد...

اما بر پادشاه واجب است که چنین شاعر را تربیت کند، تا در خدمت او پدیدار آید و نام او از مدحت او هویدا شود<sup>۱</sup> این عبارت نشان می‌دهد که بین ستاینده و ستوده نوعی تعهد وجود داشته است.

ستاینده در خدمت تبلیغات بوده است، و سرپرست تبلیغات باید هزینه او را عهده دار شود و پردازد. با توجه بدین نکته که در حکومت‌های استبدادی از خداوندان قدرت کمتر کسی را می‌توان یافت که سود مردم را بر خود مقدم بدارد بلکه کسی از آنان را نمی‌توان یافت که مردم را بحساب آرد باز اگر مدیحه‌سرایی بدانچه معنی شد محدود شود، و مدیحه از حد متعارف فراتر نرود، چنانکه گفتیم چنین مدحی ناپسند نیست. اگر به گفته مرحوم فرصت شیرازی رفته رفته کار مداحی به فضاحی می‌گردد و مدیحه سرا کلیت‌هایی چند را به هم می‌بافد<sup>۲</sup> و بر ممدوح خود می‌خواند و به زبان تملق، گدائی، دشنام از او صلت می‌خواهد و اگر صلتی که می‌خواهد نیابد زبان به هجو گشاید، چنان مدحی هجو خواهد بود و چنان ستایشی نکوهش به حساب می‌آید و یا شاعر خود را تا بدان حد فرومایه و پست می‌نماید که ممدوح را همنشین ماه و خود را سگ درگاه او می‌شناسد و از او می‌خواهد تا پاره استخوانی برایش افکند.

سیر مدیحه‌سرایی در زبان فارسی چنین بود. شاعران در آغاز اندازه نگاه می‌داشتند و اگر شعر آنان با مبالغه همراه بود باری گزافه نمی‌گفتند و یاوه نمی‌سراییدند. اما اندک اندک این فن از جاده اعتدال به یک سو رفت. مدیحه

می‌گفتند تا نانی به کف آرند مدح شده هر که باشد و مدح هر چه باشد و دیگر شاعر بدان نمی‌نگریست که چه می‌گوید بدان توجه داشت که چه بگوید که سیم بیشتری بیابد.

بیشتر قصیده سرایان فارسی زبان تا عصر قاجار از این دسته‌اند. حتی شاعران سده هشتم و نهم هم که ممدوحان آنان نه قدرتمند بودند و نه کشورگشا، بلکه سالی دو یا ماهی چند حکومتی می‌یافتند این شیوه ناستوده را رها نکردند و آنان را چنان ستودند که گوئی فرخی محمود را و انوری سنجر را می‌ستاید و زشت‌تر از همه مدیحه سرایان عصر قاجارند که ممدوح درمانده و ناتوان را به خاطر غارتی که بر روستائیان مستمند و چادرنشینان نژند برده و قتل عامی کرده چنین می‌ستاید:

تا به رأس نیزه بالا برده‌ای رأس رؤس  
روس را زین فتح حیران کردی احسنت ای امیر

و به یقین از صنعت جناس که در شعر خود آورده، بر خویش می‌بالیده و می‌گفته است که:

به زیر نه رواق و چرخ اخضر  
ندیدم شاعری از خویش بهتر

می‌توان گفت در این خیل بزرگ تنها سعدی است که گرد مدیحه سرایی بی‌جا نگشته و بلکه مدح کسان نگفته و آنچه سروده اندر زنامه است نه قصیده مدحی.

من در بحثی که به عنوان تطوّر مدیحه سرایی در ادبیات فارسی<sup>۳</sup> و نیز ادبیات فنی و تعهد ما مقابل آن<sup>۴</sup> گشودن و نمونه‌هایی از آن مدح‌های مبالغت آمیز و گزافه‌گویی‌های نفرت انگیز را نوشتم. و علت سرودن چنان شعرها را بیان داشتم دیگر به تکرار آن بحث نمی‌پردازم.

با مقایسه آن بیت‌ها با ستایش‌هایی که سعدی از خداوندان قدرت عصر خود کرده است و بیت‌هایی چند از آنرا در این بحث آورده ام آشکار است که داوری من درباره او بی جا نیست.

سعدی در بوستان، گلستان، و قصیده‌ها بیش از پانزده تن از قدرتمندان زمان را مدح گفته که از میان آنان مدح:

اتابک مظفرالدین ابوبکر پسر سعد زنگی

اتابک مظفرالدین سعد پسر ابوبکر

محمد پسر سعد پسر ابوبکر

امیر انکیاتو حاکم فارس

شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان

علاء الدین عطاملک جوینی را بیشتر می‌بینیم.

می‌دانیم که در هجوم مغولان به ایران اتابکان فارس با پذیرفتن ایلی و تقدیم پیشکشی سرزمین فارس را از دست اندازی این قوم نگاه داشتند و با این تدبیر نه تنها مردم را از کشتار رهان‌دند، بلکه خدمتی به نگهداری علم و ادب کردند و باز می‌دانیم که خوی مردم ایران چنین است که با دیدن اندک خدمت، سپاسی بیش از حد می‌کنند. در مورد همگان چنین است تا به حاکمان و شاهان چه رسد. سعدی که خود پرورده دستگاه این حاکمان است باید به شیوه شاعران

فارسی زبان در مدح اتابکان فارس، داد مدح گستری بدهد.  
 اما ستایشی که از سعد بن ابی بکر سعد می‌کند چنان ساده و بی پیرایه  
 است که اگر کلمه شاه در آن نبود به مضمون نامه‌های اخوانی شبیه تر بود تا به  
 مدح سلطانی:

خدایا تو این شاه درویش دوست  
 که آسایش خلق در ظلّ اوست  
 بسی بر سر خلق پاینده دار  
 به توفیق طاعت دلش زنده دار  
 برومند دارش درخت امید  
 سرش سبز و رویش برحمت سفید  
 به راه تکلف مرو سعدیا  
 اگر صدق داری بیار و بیا<sup>۵</sup>

و در وصف اتابک محمد پسر سعد چنین سروده است:

مغیث زمان ناصر اهل ایمان  
 گزین احد، یاور دین احمد  
 خداوند فرمان ملک سلیمان  
 شهنشاه عادل اتابک محمد  
 ز سعد ابوبکر با سعد زنگی  
 پدر در پدر نامور جد بر جد  
 یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی

که بخت جوان باد و جاهت مجدد  
 نبوده است تا بوده دوران گیتی  
 به ابقای ابنای گیتی معود  
 مؤبد نمی ماند این ملک دنیا  
 نشاید برو تکیه بر هیچ مسند  
 چنان صرف کن دولت و زندگانی  
 که نامت به نیکی بماند مخلص<sup>۶</sup>

حال این بیت‌ها را با آنچه شاعری در یکصد سال پیش از او سروده است  
 مقایسه کنید:

تا هیچ گمان کم نکنند روی یقین را  
 تا هیچ خبر خم ندهد پشت گمان را  
 در پایگه و تخت کیانی و شهی باد  
 وین هردو دو مقصدشده شاهان و کیان را  
 شه ناگذران است چو جان در بدن ملک  
 یارب تونگه دار مرین ناگذران را<sup>۷</sup>

و شاید مبالغت‌آمیزترین ستایش وی این چند بیت است که در وصف  
 ابوبکر سعدبن زنگی سروده است:

طلبکارخیر است و امیدوار  
 خدایا امیدی که دارد برآر

کله گوشه بر آسمان برین  
 هنوز از تواضع سرش بر زمین  
 گدا گر تواضع کند خوی اوست  
 ز گردنفرز آن تواضع نکوست..  
 نه بینی در ایام او رنجه‌ای  
 که نالد ز بیداد سر پنجه‌ای..  
 در ایام عدل تو ای شهریار  
 ندارد شکایت کس از روزگار  
 به عهد تو می‌بینم آرام خلق  
 پس از تو ندانم سرانجام خلق  
 هم از بخت فرخنده فرجام توست  
 که تاریخ سعدی در ایام تست  
 سکندر به دیوار رویین و سنگ  
 بکرد از جهان راه یاجوج تنگ  
 ترا سدّ یاجوج کفر از زر است  
 نه رویین چو دیوار اسکندرست

حال این بیت‌ها را با آنچه شاعر عصر غزنوی در همین مضمون سروده

است مقایسه کنید:

گر سکندر برگذار لشکر یاجوج بر  
 کرد سدّ آهنین آن بود دستان آوری

سدّ تو شمشیر تست اندر مبارک دست تو  
 کو سکندر گوئیا تا سد مردان بنگری  
 هر گروهی را که بالاشان بدستی بیش نیست  
 تیغ هندی بس بود سدّش نباید بر سری<sup>۸</sup>

ستایش‌های سعدی از دیگران نیز در همان مایه بلکه ملایم تر است چه شاعری که شاه را چنان بستاید معلوم است که وزیر و یا امیر او را چگونه خواهد ستود.

اینک فقره‌ای چند از آنچه در نصیحة الملوک آورده است:  
 لایق حال پادشاه نیست خشم به باطل گرفتن و اگر چنانکه به حق خشم گیرد پای از اندازه انتقام برون نهد که پس آنکه جرم از طرف او باشد و دعوی از قبل خصم.

در هر دو سه ماه شحنة زندان را بفرماید به عرض احوال زندانیان کردن تا بیگناهان را خلاص دهد و گناه کوچک را پس از چند روزی ببخشد و زندان قاضی را همچین نظر نماید.

عامل مردم آزار را عمل نهد که دعای بد بدو تنها نکند و الباقی مفهوم. پادشاهان سرنند و رعیت جسد، پس نادان سری باشد که جسد خود را به دندان پاره کند.

ای که در خواب خوشی از بیداران بیندیش. ای که توانائی در رفتن داری، با همراه ناتوان بساز. ای که فراخ‌دستی با تنگدستان مراعات کن. دیدی که پیشینیان چه کردند و چه بردند؟ رفتند و جفا بر مظلومان سرآمد و وبال بر ظالمان بماند. راست خواهی درویشی سلامت به از پادشاهی به چندین علامت.

و بجاست که فقره‌هایی هم از نصیحت او به انکیانو بیاوریم. این مرد مدت چهار سال حکومت فارس را بعهدہ داشته است.

مثل حاکم با رعیت مثل چوپانست با گله. اگر گله نگه ندارد. مزد چوپانی حرام می‌ستاند. مردم ناآزموده را اعتماد نکند و کار بزرگ به بیخردان نفرماید و هیبت خود را نگاهدارد.

و در زندان به هر وقتی نظر فرماید و گناه کوچک را به قدر آن مالش دهد و بی‌گناه را دست باز دارد و بی‌برگ را صدقات فرماید.

آنچه نوشتم اندکی از بسیار بود. شاعران و مدیحه‌سرایان به جای خود، پس از عصر پسر عبدالعزیز تا عصر سعدی، از مذکران و واعظان کسی را نمی‌شناسم که رویاروی پادشاهان و حاکمان سخن حق را چنین گستاخانه بر زبان آورده باشد. البته بوده‌اند کسانی که درون کتاب یا برگ دفترها موعظت‌هایی بلیغ‌تر و گاه سخت‌تر کرده‌اند اما جز خود و خاصگان ایشان، کسی را بر آن وقوف نبوده است. آشکارتر بگویم در آنچه می‌نوشته‌اند بیم جان نداشته‌اند. اما سعدی این سخنان را رویاروی پادشاهان و امیران گفته و یا نوشته و برای آنان فرستاده است. این نکته همچنان پوشیده مانده است که چرا از این گروه بزرگ که تمام شاعر معروف بودند و با درگاه بزرگان شناسا و مأنوس، هر چه می‌بینیم تملق، فروتنی، ذلت و گدائی است و تنها بزرگ منشی و حق‌گوئی را در سخن سعدی می‌یابیم.

شاید بگویند پس از عصر سنجر شکوه دربارها از میان رفت و حاکمان قدرتمندی چون محمود و مسعود و آلپ ارسلان و سنجر وجود نداشت تا چون فرخی، عنصری، معزی و انوری آنان را بستایند. این سخن درست نیست چه

شاعران سده هشتم و نهم حاکمانی پست قدرتر و ستمکارتر از اتابکان فارس را با عبارتهایی مانند آنچه انوری و ابوالفرج در مدح ممدوحان خود سروده یا ستوده‌اند.

اگر تن زدن سعدی از رعایت سنت مدیحه سرایان علت‌هایی چند داشته باشد، می‌توان یکی از آن علت‌ها را با جزء اصلی آن علت‌ها را میانه‌روی سعدی و وارستگی او دانست، سعدی پس از پشت سر گذاشتن دوران جوانی و مسافرت‌های فراوان و علم‌آموزی از این و آن بدین خوی انسانی زیور یافت، او نه چون شاعران عصر غزنوی زندگانی پرتجملی داشت که با صنم چین و بت فرخار به سر برد و نه خوشگذرانی بعضی شاعران پس از خود را. به هر حال سبب آن هرچه بوده است، سعدی اگر مدحی از کس گفته همچون واعظی است که به خاطر کارگر ساختن نصیحت‌هایی حق که در کامها تلخ است، می‌کوشد تا حکایت‌ها و مثال‌های طنزآمیز آن را شیرین سازد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. چهار مقاله، مقاله شعر
۲. تعبیر انوری ابیوردی
۳. نامه مینوی، ص ۲۶۶ به بعد
۴. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، شماره سوم، سال ۱۳۵۵؛ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۱-۲، سال ۲۴
۵. دیوان، تصحیح دکتر مصفا، ص ۱۵۴
۶. دیوان، ص ۶۹۲
۷. انوری ابیوردی
۸. دیوان عنصری، دکتر دبیرسیاقی، ص ۱۷۵